

## یک دهه سیاست های جهانشمول غرب در افغانستان

### بخش دوم

#### ( قبيله گرایی بر جای ماند، جمهوری نیامد )

موضوعات این بخش :

آغاز سخن

جمهوری اسلامی و ناهمگونی های روشنگران افغانستان

تعریف جمهوری

جمهوری های افغانستان و مشکلات مرحله گذار

قانون اساسی جدید و جمهوریت

نتیجه گیری

#### آغاز سخن

یک بررسی مقدماتی از نظامنامه های حقوقی دوره امانی و قوانین اساسی حکومت بعدی افغانستان، این واقعیت را نشان می دهد، که فقاقت مذهبی در افغانستان به مثابه « یک نهاد اجتماعی بود که پلی ارتباطی بین جهان ما و جهانی که عالم باقی نام دارد » بشمار می رفت. نیم قرن پیش در افغانستان فقاقت مذهبی کارکرد خود را از دست داده بود و در مسیر انحلال افتاده بوده است. اما به دلیل پیشامد خونین کودتای ثور حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رونق دگر باره یافت. خود آن حزب هم آلوده به ایدئولوژی مذهبی بود و می خواست مذهب عاریتی به اصطلاح " کمونیست روسی " را در افغانستان پیاده کند و به شکست فاحشی مواجه گردید، جنایات این حزب علیه مردم، باعث رشد سیاسی اسلامیت ها در افغانستان گردید. آنها در اثر سؤاستفاده از عملکرد

خونین و ستم های حزب د.خ.ا، و به کمک مالی برخی از کشورهای سرمایه داری و کشورهای همجوار و کشورهای عربی به قدرت رسیدند. یکباره مذهب بصورت رشدی سرطانی احیاء شده و اکنون کل جامعه افغانستان را به فسادی دامنه دار و مهلک گرفتار کرده است. جمهوری اسلامی افغانستان محصول همین رشد سرطانی است. این ساختار سیاسی در شکل جمهوری است، لکن در عمل به سنت قبیله حاکم است.

### جمهوری اسلامی و ناهمگونی های روشنگران افغانستان

خوب بیاد دارم که با آشکار شدن نظامی به نام «جمهوری اسلامی» در افغانستان که آقای کرزی وارد معرکه شده بود، یک عده تحصیل کرده گان در آلمان و کانادا که نخست نهاد سیاسی و فرهنگی تشکیل داده بودند، آنها مدعی به جمهوریخواهی بودند، هواداران این نهاد بعضی محفل های سیاسی دایر می کردند. از مقالات و گفتار برخی از آنها معلوم می شد که شناخت کافی از مرحله گذار ساختار سیاسی جامعه افغانستان نداشتند. برخی از آنها تحت تاثیرات شکل ظاهری ساختار رژیم افغانستان رفته بودند. ناهمگونی فکری و سیاسی که در رابط ساختار جامعه افغانستان، از جانب برخی از مهاجرین سیاسی دوران اشغال نظامی افغانستان در خارج رونما گردیده است، برای برخی از روشنگران افغان وظیفه ای شد که باید بزودی به مکاشفه آنها می پرداخت. صاحب این قلم در آوان انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری افغانستان دو مضمون نوشتم. یکی ( حزب سازی و حزب بازی در افغانستان) که به تاریخ 30 اپریل 2008 مضمون دیگر (انتخابات ریاست جمهوری افغانستان و دلمشغولی برخی از روشنفکران ما) که در ماهی 2009 در دو هفته نامه زرنگار چاپ تورنتو و برخی وسایت های افغانی چاپ شده است. مضمون های فوق نقدی بر نظرات و شعارهای سیاسی برخی احزاب نوینی که به نمایندگی روشنفکران افغان برای ریاست جمهوری افغانستان داخل میدان شده بودند، نوشته شده بود.

از نظرات و شعار های این احزاب چنان معلوم می شد، که به محض به قدرت رسیدن این عناصر همه شوربختی های افغانستان رفع خواهد شد. قابل تذکر است که یکی از

خصوصیات فعالیت فکری و سیاسی چنین افراد و نهاد هایشان در نیم قرن اخیر افغانستان، شعار دادن است. شعار برای شعار. به دشواری جابجا کردن دماوند و زنده کردن مردگان است. برخی از گروه های سیاسی روشنگران افغان، با غرور بر شعار های بدون پشتوانه ی پیشین اصرار می ورزیده و بر هیزم آتش آنها نیز می افزایند. چون فرهنگ شعار، اولین خاصیتش این است که مردم را شعار خوار می کند. اولین عارضه ی شعار خواری نیز در این است که مردم طلبکارانه بر حقانیت همان شعارها شعار می دهند. بعد از مطالعه شعار بازی های سیاسی برخی احزاب، برایم پرسش های زیر مطرح شد.

**اول: آیا برای قشر روشنفکر افغانستان زمینه اجتماعی آماده شده است که در انتخابات شرکت نماید؟**

**دوم: آیا آرمان روشنفکری همین است که روشنفکری برای احراز چوکی مبارزه کند که این چوکی در کنترل سیاسی و مالی حکومت امریکا قرار دارد؟**

نتیجه تاثیرات عوامل مختلف اجتماعی که قشر روشنفکر سیاسی برای قدرت طلبی آن مبارزه می کرد، امروز برجستگی های آنرا می بینیم. از یک جهت این جریان سیاسی باعث جلوگیری از ایجاد یک ائتلاف گسترده در بین اپوزیسیونی که در خارج کشور اختیاری در تعیین نوع حکومت آینده کشور نداشتند؛ گردیدند.

از جهت دیگر، همین اختلاف نظر های حل ناشدنی روشنفکران اپوزیسیون سبب گردید که نظامی بنام جمهوری اسلامی سلطانی در افغانستان در موقعیت آماج خود قرار گیرد. برای روشن شدن به مفهومی نظام جمهوری اشاره ای بر ساختار این نظام می نمایم.

### **تعریف جمهوری**

قبل از هر نکته دیگر، لازم می بینم که در این جا یک بار تاکید کنم که جمهوریخواهی اندیشه درستی است، ولی به شرطی که «جمهوری» به مفهوم واقعی، که به معنا و به

مفهوم ساختار سیاسی نظامی عنوان می شود که، شهروندان آن کشور مجموعاً (زن و مرد و پیر و جوان و مذهبی و لا مذهب و زاده شده در میان اقوام و نژادهای گوناگون، با زبان ها و فرهنگ های مختلف) بصورتی یکجا و یکپارچه یک «ملت» خوانده می شوند و، به لحاظ اشتراک مشاع در شهروندی، مالک و صاحب آن کشورند و حق دارند که در تعیین سرنوشت و برنامه ها و فعالیت های کشورشان دخالت آمرانه داشته باشند و هیچ نظر و قدرتی مافوق اراده آنان قرار ندارد. از این دیدگاه «جمهوری» را می توان بصورتی قراردادی همان جمع شهروندان و یا «ملت» دانست که اراده خود را از طریق صندوق رأی و در انتخاب های گوناگون آزاد و منصفانه و گزینش نمایندگانی اجرائی و قانون گزار اعلام می دارند و شخص اول قوه مجریه کشور خود را «رئیس جمهور» می خواند؛ رئیسی که مقید به قانون اساسی دموکراتیکی است که به دست نمایندگان مردم و بدون رجوع به هرگونه مذهب و ایدئولوژی نوشته شده و مطابق آن مدت خدمت این رئیس جمهور محدود و معین است، رئیس جمهور وابسته به قبیله، قوم، زبان نیست. و در برابر نمایندگان مردم مسئول و پاسخگو است.

آشکار است که این مفهوم از «جمهوری» در برابر نظام قبیله‌ای و سلطانی افغانستان که در شکل جمهوری ظهور کرده است، فرق دارد. برای اینکه دولت افغانستان تکیه بر مذهب نموده و سلطه فرد یا گروهی خاص بر مردم حکومت می کند؛ آقای کرزی اراده خود را مافوق مردم می داند، مسئول و پاسخگو نیست.

### **جمهوری های افغانستان و مشکلات مرحله گذار**

در تاریخ مدرن تمدن بشری مضامینی زیادی در باره مرحله گذار از سلطنت ها به جمهوری ها نوشته شده است. اما، در هر جامعه و کشوری، بریدن از نظام قبیله‌ای، سلطنت خودکامه و رسیدن به جمهوری واجد مراحل تحولی مختلفی است که گاه به آسانی پیموده می شوند و گاه موانع گوناگون موجبات تعطیل سیر تحولی شان را فراهم می سازند.

در تاریخ افغانستان، امیران و پادشاهان خود کامه از جانب مذهبیین حکم «ودیعہ ای الہی» را پیدا کرده بودند. معمولاً نظام های قبیلوی که در شکل سلطنت یا سلطانی که مالکیت آن بر مردم است و اعطای آن از جانب مردم به سلطان بی اختیار داده شده است، توسط بلوغ بینش سیاسی جنبش های اجتماعی مرحله گذار سرنگون می شوند. در حالیکه در افغانستان چنین جنبش های سیاسی و اجتماعی وجود نداشت. درست است که گروه های انقلابی در جامعه بودند، ولی حرکتی صریح اجتماعی برای بریدن از سلطنت سنتی قبیلوی خود کامه و ایجاد یک نظام جمهوری که در پیش از آن تعریف شد، بوجود نیامد.

قرارپژوهش آقای آریانفر در کتاب "رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان". تحت عنوان «جمهوری هرات» (عبدالرحیم خان نایب سالار) که از پروفیسور داکتر ولادیمیر بویکو که توسط آقای آریانفر به دری گردارنده شده است. برای نخستین بار طرح جمهوری در افغانستان از جانب عبدالرحیم خان والی هرات مطرح شده است.

قرار نوشته پروفیسور بویکو،... عبدالرحیم خان والی هرات، نامه یی عنوانی بچه سقاء فرستاد و خواستار آن گردید تا مجلس سراسری افغانی را در کابل فرا بخوانند. افغانستان را کشور جمهوری دارای مجلس ملی اعلام نماید. رحیم خان، خود، که به این گونه تجارب- هم تجربه شوروی و هم تجارب جهانی- دلچسبی نشان می داد، بارها اندیشه مبدل ساختن ولایت هرات به یک استان خودگردان یا حتی جمهوری را مطرح می کرد. چنین تمایلاتی، به ویژه در پاییز سال 1929 در آستانه افتادن کابل به دست نادریه و تهدید سرکوب از سوی نیروهای پشتونی میانه رو- محافظه کار به رهبری نادرخان- نزد او تقویت شدند. عبدالرحیم خان در یک گفتگو با غلام جیلانی خان چرخ، ابراز داشت که "با همه نیرو برای اعلام جمهوری مستقل هرات مبارزه خواهد کرد"- که موجب شگفتی وی گردید.

دومین جمهوری افغانستان توسط یک کودتای خاندانی صورت گرفت. در اینجا یک اشاره به جمهوری داوودخان ضروری است. برخی از چپ‌های سنتی افغانستان جمهوری داوودخان را «سلطان باز تولید شده»، یا «دیکتاتور»، افغانستان می‌نامند، این بکلی درست است. ولی از این واقعیت چشم‌پوشی نکنیم، اگر او نبود بخش‌های از آرمانها و آرزوهای روشنگران افغان (مثل تدوین قانون اساسی، قانون جزا، آزادی زنان و تضمین تمامیت ارضی افغانستان) که تا اندازه‌ای در قانون اساسی 1343 مطرح شده بود و بصورت نسبی در حکومتات قبل از کودتای داوودخان در جریان قرار گرفت، عملی نمی‌شد. چنانچه با سرنگونی داوودخان و شروع حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، تمام آرمانها و آرزوهای برحق روشنفکران که در پیش ذکر شد، نابود گردید.

از عصر جمهوریت داوودخان دیری نگذشته بود، گمان زنی‌ها به واقعیت‌ها انجامید. یعنی همان حزب خود فروخته «دموکراتیک خلق» که در دوران زمامداری جمهوریت داوودخان دوباره شکل و شتاب گرفتن‌اش را نشان داد. بزودی معلوم شد که برای سیاست حکومت استعماری اتحاد شوروی سابق که تکیه‌گاه اصلی این حزب بود، «جمهوری داوودخان» راه حلی برای عملی شدن سیاست استعماری شوروی نیست. لهذا بزودی به دسیسه اتحاد شوروی سابق، حکومت جمهوری داوودخان که پادشاه را کنار زده بود، توسط کودتای خونین با سلطان مستبد دیگری به نام نورمحمدتره کی عوض نمود. برخلاف داوودخان که از جهان وطن دوستی و آبادگری کشور خود آرمانگرایی می‌کرد، تره‌کی به ویران کردن مردم و کشور خود پرداخت و دو نسل بعدی را به نابودی سوق داد.

حکومت آقای کرزی که توسط امریکا سرپا شد، بر اساس قانون اساسی جدیدی که از مجموع سنت‌های عقب مانده مذهبی نوشته و تصویب شد، حاکم این سرزمین گردید. ساختار جمهوری بر پایه قوم‌گرایی و مذهبی با ملاحظات دست و پاگیر مذهبی،

جانی تازه بخود گرفت. بدین سان به آسانی می توان تصدیق کرد که در افغانستان نظام قبیله گرایی نرفت و جامعه جهانی با همه سازوبرگ که داشت، جمهوری به مفهوم اصلی آن به افغانستان مستقر نکرد. بازی فقط با نام ها بود. در زیر سایه قوم گرایی آدمیانی وزیر، رئیس و قوه مجریه شدند.

همانگونه که رژیم کودتا حزب دموکراتیک خلق توسط بیگانه به قدرت نشست، و به زودی دست تطاول به سوی دیگر مفاهیم سیاسی نیز گشود و همه مخالفین را به اصطلاح ضد کمونیزم قتل عام کرد، جامعه جهانی جمهوری آقای کرزی را با ختنه شرعی، «اسلامی» کردند. دموکراسی اسلامی پیدا شد، برخی از تحصیل کرده گان نهاد های فرهنگی که در پیش از آنها ذکر شد، جامعه مدنی را با مدینت قرای النبی صدر اسلام یکی گرفتند؛ مردم که در نظام جمهوری تعیین کننده اصلی اند در خطوط قانون اساسی جدید رنگ باختند. نان سفره جمهوری از جامعه جهانی تهیه می شود و انتخابات، شوخی بی مزه ای شده است، که انگار آقای کرزی بخواهد از طریق آن ادعای حاکمیت مردم را به مطایبه بگیرد. و اینگونه است که، در واقع، جمهوری به مفهوم واقعی هیچ گاه به افغانستان پا نگذاشته است.

## قانون اساسی جدید و جمهوریت

ساختار جمهوری سلطانی افغانستان دو نکته را به پرسش هائی اساسی می برد:

1- آیا اساساً از نخستین روز تأسیس این حکومت و استقرار قانون اساسی اش و ایجاد منصبی به نام «ریاست جمهوری» امری به نام جمهوریت در افغانستان محقق شده است؟

2- آیا برآستی منصب آقای کرزی و قدرت روایی آن را می توان با تعریف متعارف رئیس جمهور که در پیشتر زکر شد، مقایسه کرده و مدعی شد که بلی، در پی سقوط نظام

سیاه مذهبی طالبان امکان تحقق جمهوریت به مفهوم واقعی آن در افغانستان پیش آمده بود چون ما قبلاً دارای جمهوری بوده ایم؟

برای من روشن و واضح است که، پس از سقوط طالبان، وبه استناد قانون اساسی همین حکومت اسلامی، هرگز جامعه جهانی نخواست که رژیم جمهوری به مفهوم درست آن با سهم قشر روشنفکر وطن پرست آن در افغانستان برقرار شود.

کشورهای استعماری در پروسه دو صد سال سیاست های استعماری در کشورهای محروم نظامی برقرار نکردند که از منافع ملی و رشد اقتصادی به نفع عموم بر خوردار باشد. در افغانستان جامعه جهانی حکومتی را بقدرت نشانده که ، عقب مانده، متحجر و مانند برخی از رژیم های پیشین این سرزمین است. همین قانون اساسی حکومت اسلامی که بر چندین فرض گذاشته شده است: مثلاً در بعضی موارد همین قانون اساسی سنتی و عقب مانده افغانستان که به کمک و رهنمای جامعه جهانی شرح کشفی در مورد آزادی های فردی و گروهی و حزبی و مطبوعاتی و اجتماعات و فرهنگی و زبانی و غیره ارائه می دهد اما تحقق همه آنها را موکول و منوط و مشروط به آن می کند که با شرع مقدس اسلام همخوانی داشته باشند. این شرط حکومت را کلاً از جمهوریت خالی می کند.

بدین ترتیب، اگر اندکی انصاف داشته و یا اندکی با مفهوم جمهوری واقعی آشنائی یافته باشیم، می بینیم که حکومت آقای کرزی با تنها مدلی که نمی خواند «مدل جمهوری» است. اما می توان بین آن و «مدل حاکمان سلطانی» تشابهات متعدد غیر قابل انکاری یافت. بر همین اساس، نه می توان آقای کرزی را رئیس جمهور واقعی افغانستان دانست. اما منتخب مردم بر اساس قانون اساسی حکومت اسلامی؟ این خاصیت تنها حکومت های اسلامی نیست، همه حکومت های ایدئولوژیکی که با جمهوری خواندن



خود بوجود می آیند از (چین گرفته تا سوریه و کره شمالی و غیره) به تنها چیزی که شباهت ندارند، به جمهوری است.

## نتیجه گیری

بدین ترتیب، وضعیت اردوگاه و مدعی جمهوریخواهی برخی از تحصیل کردگان و نهاد های فرهنگی که در مبارزات انتخاباتی گذشته شرکت کردند و شاید در آینده هم بنمایند، بصورتی درآمده است که باید در افغانستان چراغ برداشت و به جستجوی نظام جمهوری راستین برخاست؛ شخصیت هائی که روز به روز در افغانستان در مبارزات انتخابی شرکت می کنند، آنها دروغای سیاسی دروغین مردم، و اعوان شان از جناح های خلق و پرچم به مثابه اپوزیسیون، نایاب تر و دست نیافتنی ترمی شوند.

جمهوریخواهی واقعی چیزی نیست جز خواستاری استقرار حاکمیت ملی از طریق تصویب یک قانون اساسی سکولار - دموکرات و مبتنی بر اعلامیهء حقوق بشر که با تمهیدات معینی از تمرکز قوا در دست یک فرد یا گروه جلوگیری می کند. اینگونه مناصب تشریفاتی تنها کپسولی محسوب می شوند که مادهء درونی آنها از جمهوریته ساخته شده که راه را بر بازتولید استبداد می بندد. مثل هند، آلمان و یونان و ده ها جمهوری واقعا دموکراتیک دیگر.

در افغانستان مبارزه برای یک قانون اساسی سکولار - دموکرات، که با گوهر جمهوریخواهی تام خود، خون بهای قربانیان نیم قرن گذشته را در نظر بگیرد، موضوع مهمی است. مبارزه ای که آینده آزادیخواهی و هدیه ای تاریخی است و دلسوزانی از نخبگان کشور، باید درگردهمایی مجلس مؤسسان آینده این سر زمین گرد هم آیند آن را بنویسند، و به مردم خود تقدیم کنند. از آن پس این وظیفهء همگان

خواهد بود که نگذارند قدرت طلبان و تمامیت خواهان، با ایراد زخم «متمم» های ضد ملی بر پیکر این قانون، چیزی از گوهر جمهوریت آن باقی نگذارند. در این میدان تنها کسانی که نمی توانند مدعی جمهوریخواهی باشند حکومت مذهبی و هواخواهان انواع حکومت های ایدئولوژیک اند.

با عرض حرمت دسمبر 2012

**ادامه دارد**